

بررسی نقدهای سید احمد فرید بر لیبرالیسم و غرب

عبدالرحمن حسینی فر^۱

عماد افروغ^۲

چکیده

غرب و مفاهیم و اندیشه‌های مرتبط با آن مثل لیبرالیسم، مدرنیته، دموکراسی، سرمایه‌داری، سکولاریسم، تکنولوژی، توسعه و غیره موضوع‌هایی است که برای کشورهای غیرغربی مسئله‌ساز شده است.

برخی افراد در توصیف لیبرالیسم، به عنوان اصلی‌ترین و مهم‌ترین اندیشه در دوران معاصر، تعبیر «نظریه مدرن تمدن غرب» را به کار می‌برند. اندیشه لیبرالیسم و برخی جلوه‌های غرب و تمدن آن به کشورهای دیگر، از جمله ایران، به صورت واقعی و یا وارونه سرایت کرده است؛ برخی با آن همراه شدند و آن را پذیرفتند و برخی با آن مقابله کرده و به طرد، رد یا نقد آن پرداخته‌اند. همراهی با مدرنیته در اهمیت دادن به قانون و مشتقات آن نظیر قانون اساسی، پارلمان، برابری، مساوات، حق رأی و محدود کردن قدرت پادشاه تبلور یافت؛ مقابله‌کنندگان نیز با قانون بشری، آزادی همه‌جانبه، برابری میان همه (مسلمان و غیرمسلمان)، سکولاریسم (جدایی دین از دنیا)، آزادی بیان گسترده و آزادی عقیده، مخالف بودند؛ مخالفان و منتقدان نیز نسبت به آزادی، قانونگذاری، عدالت و مساوات، تعریف خاص از انسان و شناخت و هستی و غایت زندگی از نوع غربی مخالف یا منتقد بودند.

در این مقاله به بررسی دیدگاه‌های سید احمد فرید می‌پردازیم که از جمله کسانی است که از منظر غرب‌ستیزی و با رویکردی از نوع علی و معلولی، در مخالفت با غرب و ابعاد لیبرالیسم (مبانی، ارکان و نتایج منتسب به لیبرالیسم) دیدگاه‌های انتقادی مطرح می‌کند. **کلیدواژه‌ها:** غرب، لیبرالیسم، سید احمد فرید، انتقاد، غرب‌شناسی، غرب‌ستیزی.

۱. عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تاکستان.

۲. استاد بازنشسته پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

۱. مقدمه

در تقسیم‌بندی اندیشه‌ای در دنیای فکری غرب، تعبیر «دوران جدید و معاصر» حاکی از دوره شکل‌گیری تمدنی به نام «تمدن غرب» و غالب شدن «لیبرالیسم» است. ابعاد این دیدگاه و جریان‌های دیگر غرب، تحت گفتمان مدرنیته و تجدد یا هر ادبیات و مفهوم دیگری، به صورت خبری و نظری، واقعی (عین اندیشه) و غیرواقعی (وارونه)، به کشورهای دیگر از جمله ایران سرایت کرده است. از آنجایی که این دیدگاه‌ها و جریان‌ها، «نظریه مدرن تمدن غرب» و به تعبیری «پارادایم عملی» در تمدن و جهان غرب در دوران معاصر به حساب می‌آید، در کشورهای دیگر- غیر از کشورهای غربی که جزء تاریخ و جریان غرب هستند- با واکنش‌هایی مواجه شده است؛ این واکنش‌ها، مثبت یا منفی بوده‌اند. یعنی برخی با آن همراه شدند و آن را پذیرفتند و برخی با آن مقابله کرده و به نقد، رد یا طرد آن پرداختند. برخی هم با عطف توجه به مؤلفه‌ها و آموزه‌های جدید، دیدگاه بومی خاص خود را ارائه کردند. در این مقاله می‌کوشیم با روش توصیفی- تحلیلی به بررسی این مسئله پردازیم که سید احمد فردید، به عنوان یکی از کسانی که با غرب و همچنین ابعاد لیبرالیسم مواجه شده، چه آرائی نسبت به غرب و ابعاد آن، از منظر انتقادی، مطرح کرده است؟ سطح انتقادات فردید بر غرب و ابعاد لیبرالیسم، چگونه است؟ در ضمن این بررسی نشان می‌دهیم که رویکرد فردید غرب‌ستیزی است؛ یعنی چارچوب تفکری مخالفت با غرب و هر آنچه که از غرب می‌آید یا با صفت غربی همراه است بر آراء وی صدق می‌کند. در ادامه پس از تبیین مفهوم غرب، غرب‌ستیزی و لیبرالیسم به بررسی و نقد اندیشه‌های فردید می‌پردازیم.

۲. چیستی غرب

داوری معتقد است «غرب هیچ جا نیست. بلکه فضا و جای چیزها است». (داوری، اردکانی، ۱۳۷۹، ص ۷) یا در جای دیگری می‌گوید: «غرب با تفکری که در آن بشر به صورت موجودی صاحب علم و اراده و قدرت ظاهر شد و می‌بایست همه چیز را در تصرف و تملک خود در آورد، پدید آمد». (همو، ۱۳۸۳، ص ۱۵) و نیز اینکه «غرب طرحی است که در آن اشیاء و اشخاص و افکار و اعمال و قصه‌ها و معاملات و قوانین، رنگ و وجهه خاص می‌گیرد و این رنگ و وجهه خاص ذات‌سازی غرب در علوم و ادبیات و کارها و قوانین و رسوم و اشیاء و

اشخاص است ... محدود به مکان معین و متعلق به قوم و مردم خاصی نیست، ولی با فلسفه و علم و قانون و سیاست و ادب و اقتصاد و گفتار و کردار غالب در زندگی کنونی عجین است.» (همان، ص ۲۵)

زرین کوب درباره غرب می گوید: «غرب مجموع سیستم جدیدی است که اول حیات اروپای غربی را با انقلاب صنعتی و با آنچه از لوازم و مقدمات آن است عرصه دگرگونی کرد.» (زرین کوب، ۱۳۷۳، ص ۱۲۸)

غرب در جغرافیا و سیاست، به معنی قاره های اروپا و آمریکای شمالی است. اما از لحاظ تمدنی و فکری، جریانی است فکری و فلسفی با رویه ها، دستاوردها و نتایج خاص خود که مدرنیته یا تجدد، تکنولوژی، علم جدید، ترقی، استثمار و استعمار از جمله آنهاست. تاریخ غرب، تاریخ معاصر اروپا و آمریکا شمالی است و البته باید گفت که غرب منحصر در مقوله جغرافیا نیست؛ چرا که در حال حاضر کشورهای شرقی همچون ژاپن به خاطر پیوستن به جریان فکری و تمدنی موسوم به غرب، جزء غرب محسوب می شوند.

شاید بتوان آغاز ورود اندیشه های جدید منسوب به تمدن غرب را، همزمان با جنگ های ایران و روس دانست که در گفتگوی عباس میرزا، با ژوبر فرانسوی نمود می یابد. از این گفتگو به عنوان «شروع خودآگاهی ایرانیان» یاد می شود؛ از این زمان به بعد، اندیشه های غربی وارد ایران شده و بحث رشد فنی و ابزاری برای ایرانیان خصوصاً در دستگاه حکومت به عنوان هدفی مهم مطرح می شود؛ در یک سطح باعث اعزام افرادی جهت تحصیل علوم جدید می شود و در سطح و مرحله ای دیگر باعث شکل گیری جریان مشروطه و در نتیجه تغییر ساختار سیاسی و به ظهور رسیدن ویژگی ها، شرایط و ادبیات نوشتاری جدید در حوزه های مختلف می شود. بحث قانون، قانون اساسی، آزادی، مساوات و برابری، حکومت مشروطه و غیره در این زمان مطرح می شود؛ از این اندیشه با عنوان تجدد و «مدرنیته» نیز یاد می شود. در سال های بعد با شکل گیری حکومت پهلوی و حرکت آن در مسیر مدرنیته و تلاش حاکمان ایران در غربی شدن و وابستگی آنها به غرب و حضور پر قدرت و پرنفوذ نمایندگان و محصولات غربی در ایران و استثمار منابع انرژی و ثروت های آن، جریان غرب ستیز در ایران شدت و قوت بیشتری گرفت، به طوری که حتی فردی مثل جلال آل احمد، برای غربگرایی، از واژه غرب زدگی استفاده می کند و آن را معادل جن زدگی می داند. (آل احمد، ۱۳۷۲، ص ۵۰)

در مقابل جریان غربگرا، با توجه به اقدامات غرب در منطقه خاورمیانه، مثل حمایت از شکل‌گیری دولت اسرائیل و پشتیبانی از آن، در مقابل اعراب که با دولت اسرائیل مخالف بودند، علیه اتفاقات و اقدامات منتسب به غرب، جریانی توسط دانشگاهیان، روحانیان و مردم شکل گرفت که منجر به انقلابی با عنوان «انقلاب اسلامی ایران» شد که یکی از مؤلفه‌های آن ضدیت با غرب بود که در شعارهایی مثل «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» و «نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی» تبلور یافت.

۳. غرب‌ستیزی

برخی معتقدند غرب‌ستیزی پدیده جدیدی نیست و اختصاص به مسلمان‌ها و عرب‌ها ندارد؛ بلکه در تفکر رومانتیک آلمان، ناسیونالیسم روسی و شووینیسیم ژاپنی نیز حضور دارد؛ غرب‌ستیزان گروه‌های ناهمگونی هستند که وجه مشترک آنها خصومت با ماتریالیسم، کلنیالیسم و ابتدال فرهنگی غرب است؛ برخی از غرب‌ستیزان اصولاً غرب را فاقد خصایص بنیادی انسانی می‌دانند؛ غرب‌ستیزان هرچند به سنت متوسل می‌شوند، ولی غرب‌ستیزی به معنی سنت‌گرایی نیست، بلکه پدیده‌ای مدرن و بخشی از گسترش مدرنیته است. دشمنان غرب جلوه‌هایی از مدرنیته را پذیرفته‌اند و سپس خود را در تقابل بنیادی با مدرنیته تعریف کرده‌اند؛ در اندیشه ایشان، مرز مدرن و ضد مدرن کاملاً روشن نیست؛ غرب‌ستیزی سکولار با غرب‌ستیزی اسلامی و مذهبی متفاوت است؛ طبقه متوسط هم کانون مدرنیته است و هم پیشتاز غرب‌ستیزی. (http://www. Balagh. Net/persian/baztab/lib/baz_50/12.) ایراد اصلی این نظر این است که غرب‌ستیزی را بسیار وسیع تعریف کرده است و از اسلام سیاسی تا فاشیسم، سوسیالیسم و مارکسیسم را شامل می‌شود. برخی هم غرب‌ستیزی را در ایران معادل «سنت‌گرایی» دانسته‌اند. (قریشی، ۱۳۷۹، ص ۱۶۷) و برخی «سنت‌گرایی تجددگریز» را برای این منظور انتخاب کرده‌اند. (بشیری، ۱۳۷۸، ص ۱۱۱) اما باید گفت که غرب‌ستیزان جزء طیف مخالفان کامل غرب محسوب می‌شوند. در واقع، نسبت به مدرنیته سه موضع کلی اتخاذ شده است:

۱. موافقت کامل با «مدرنیته» و تجدد
۲. مخالفت کامل با «مدرنیته» و تجدد

۳. این موضع که می‌توان از اندیشه‌ها و دستاوردهای غرب در جهت اهداف دینی و ایرانی استفاده کرد.

ملکم و تقی‌زاده در زمره گروه اول، شیخ فضل‌الله نوری در زمره گروه دوم و محمدحسین نائینی متعلق به گروه سوم است. سید احمد فرید نیز در زمره مخالفان غرب بوده و در واقع غرب‌ستیز است. شاخص‌های غرب‌ستیزی عبارت است از:

۱. راه غرب از راه اسلام و ایران جداست. ۲. نظریه‌های غربی، ضدخدایی و ضددین هستند؛ ۳. راه غرب، انحرافی در مسیر حقیقت است؛ ۴. رفتن در مسیر غرب افتادن در چاله و منجلاب بی‌خدایی و بی‌دینی است؛ ۵. عدم پیروی از مسیر غرب، بهترین و تنهاترین راه رسیدن به مقصود است؛ ۶. اتکاء صرف به عقل بشری، یعنی کاری که غرب انجام داده است، نمی‌تواند به دلیل ناقص بودن عقل انسان به سعادت وی منجر شود.

۴. لیبرالیسم

لیبرالیسم آموزه خاص و یا متنی که هسته مرکزی یا متفکران اصلی آن را نشان دهد ندارد. همچنین هیچ‌گونه مضمون لیبرالی صریح و خالی از ابهامی وجود ندارد. اما با وجود این می‌توان گفت، اندیشه‌ای مرکزی وجود دارد که در متون مختلف و برای اندیشمندان گوناگون به طور متفاوتی نمود می‌یابد. دو قرن گذشته انباشته از نمونه‌های تجربه‌های لیبرالی است. این تنوع لزوماً به معنای آشفتگی و نبود انسجام نیست، بلکه به معنای آن است که روند مستمری از اندیشه در درون «لیبرالیسم» وجود داشته است. (وینسنت، ۱۳۸۷، ص ۴۳-۴۸)

«لیبرالیسم»، با وجود تغییرپذیری تاریخی‌اش، بیشتر به صورت دیدگاهی یکپارچه که اجزای ترکیبی اصلی‌اش را بدون دشواری می‌توان مشخص کرد، باقی مانده است. بدین نحو که مثلاً می‌توان جان لاک، ایمانوئل کانت، جان استوارت میل، هربرت اسپنسر، جان مینارد کینز، فریدریش فون هایک، جان رالز و رابرت نازیک را به عنوان مظاهر شاخه‌های جداگانه یک خاندان مشترک تشخیص داد.

۱.۴. اصول مشترک لیبرالیسم

۱. آزادی: شامل آزادی حق حیات، آزادی اندیشه، فکر، عقیده، آیین، بیان، مطبوعات، تجمعات، آزادی اقتصادی برای انسان؛ ۲. حاکمیت فرد نسبت به اجتماع؛ ۳. برابری در خلقت

و در عرصه اجتماع یا برابری حقوق؛ ۴. مدارا، تحمل مخالف یا تساهل؛ ۵. حاکمیت قانون یا قانونگرایی؛ ۶. دولت محدود یا مشروط؛ ۷. حاکمیت عقل و علم به عنوان مبنای عمل؛ ۸. پیشرفت دنیوی یا ترقی بر مبنای تکنولوژی.

۲.۴. مبانی لیبرالیسم

مبانی چیزی غیر از اصول است؛ در واقع مبانی، ریشه‌های فکر و اصول است که بر اساس پنج محور قابل تبیین است: انسان‌شناسی، غایت‌شناسی، هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی.

۳.۴. نتایج

پس از برشمردن مبانی و لیبرالیسم منطقاً باید در خصوص نتایج آن سخن بگوییم. اما از آنجایی که برای نقد از موضع ایرانی پرداختن به نتایج لیبرالیسم غربی ضروری نیست، بخش بعدی مقاله را پی می‌گیریم.

۵. دیدگاه‌های سید احمد فرید

۱.۵. دیدگاه فرید در مورد غرب

فرید در مورد غرب و تاریخ آن می‌گوید: «غرب یعنی ولایت، یعنی استیلا. دنیای امروز دنیای اصرار در ولایت، یعنی امپریالیسمی که با تعبیرات تفرعن و فرعونیت می‌توان نامگذاری کرد. (<http://www.ahmadfardid.com>) و نیز می‌گوید: «غرب دنیای غرور و تاریخ غرب دوره تاخت و تاز شیطان آخرالزمان است؛ غربی عقل و دل هم دارد، اما این دو فرس شیطان شده‌اند ... تاریخ مغرب تاریخ ظلم شر است و حقیقت شر ... تفکر اهریمنی از آن غرب است». (همو، ۱۳۸۱، ص ۴۱۹)

وی اشاره می‌کند که «بحران‌هایی در غرب هست». (همان، ص ۳۵۹) و یکی از این بحران‌ها غرب‌زدگی است. برای غرب‌زدگی کلمه *dysplexia* را به کار می‌برد که آن را از ترکیب دو کلمه یونانی *dysis* به معنی غرب *plexia* به معنی ابتلا جعل کرده بود. (قیصری، ۱۳۸۳، ص ۱۵۲) همچنین می‌گوید: «اگر بنده، جهان غرب‌زده را بخوام تعبیر کنم می‌گویم حواله چنین است که ما اصالت به نیستی هست‌نما می‌دهیم. آنچه می‌گوییم «هست» در واقع

نیست و آنچه را می‌گوییم «نیست» در واقع هست. عالم وارونه شده است». فردید جهان دیروز و امروز و فردا را غرب‌زده می‌داند، زیرا خدا در آن غائب است؛ به نظر فردید غرب‌زدگی بدتر از جن‌زدگی است و از یونانی‌زدگی آغاز می‌شود و تا قرون وسطی و دوران به اصطلاح چهارصد ساله جدید غرب می‌رسد. با پیدایش فلسفه یونانی در تاریخ غرب خورشید حقیقت غروب می‌کند و شرق زیر پرده‌های اختفاء غرب قرار می‌گیرد. (بروجردی، ۱۳۸۴، ص ۱۰۵)

وی معتقد است «در غرب، بحران به وجود آمده و تعالی دارد بر می‌گردد؛ به این صورت که یعنی خدای پربروز اگر استعمار و استثمار و امپریالیسم از اثرات غرب باشد اومانیزم یعنی غرب‌زدگی مضاعف یعنی خودبنیادی و خودبنیاد اندیشی در آنها به کمال می‌رسد و تمام می‌شود». (فردید، ۱۳۸۱، ص ۷۹)

در تفکر فردید دور تاریخ، غرب و غرب‌زدگی است و حوالت چنان است که تا نیست‌انگاری به نهایت نرسد انقلابی به خودی خود صورت نمی‌گیرد. (<http://www.ahmadfardid.com>) هرگونه احتمال رستگاری منوط به فراگشت نهایی روح زمان در تاریخ است. (قیصری، ۱۳۸۳، ص ۱۵۳)

۲.۵. لیبرالیسم و ابعاد آن

۱.۲.۵. لیبرالیسم

به نظر فردید لیبرالیسم یعنی اباحت، که افسارگسیختگی در برابر احکام دین به وجود می‌آورد. (دیباچ، ۱۳۸۶، ص ۱۹) این نظر نوعی نقد به نتیجه و پیامد لیبرالیسم است. همچنین ذکر می‌کند که شعور و باطن لیبرالیسم این است که جهاد جهاد با نفس می‌کند (فردید، ۱۳۸۱، ص ۳۵۰) و اشاره می‌کند که «لیبرالیسم می‌خواهد انسانیت را از بین ببرد». (همان، ص ۳۴۳) لیبرالیسم یعنی اسارت انسان. (<http://www.ahmadfardid.com>)

۲.۲.۵. آزادی

بارزترین رکن لیبرالیسم آزادی است. در لیبرالیسم، آزادی وسیله رسیدن به یک هدف سیاسی متعالی‌تر نیست، بلکه فی‌نفسه عالی‌ترین هدف سیاسی است. (آریلاستر، ۱۳۷۶، ص ۸۲-۸۶) آزادی، ارزش برتر به حساب می‌آید و در بیشتر آثار فلسفی، آزادی، جوهر زندگی

و مهم‌ترین آرمان مطلوب انسان و گرانبهارترین ارزش‌هاست. (کاتوزیان، ۱۳۸۵، ص ۲۳) در بحث «آزادی از چه؟» که محوری‌ترین اصل لیبرال‌هاست مهم‌تر از همه چیز، آزادی از کنترل، اجبار، محدودیت و مداخله دولت است و در مورد «آزادی برای چه کسی؟»، آزادی برای فرد است که دغدغه اصلی لیبرال‌ها را تشکیل می‌دهد. منظور از آزادی فرد هم معمولاً آزادی شخصی است. (آربلاستر، ۱۳۷۶، ص ۸۶)

نظر فردید در مورد آزادی این است که می‌گوید:

«آزادی امروز، آزادی از خدا و نفس مطمئنه و بندگی نفس اماره است. آزادی امروز فریادی است برای آزادی از آزادی. اما آزادی جدید در بحران است...» (فردید، ۱۳۸۱، ص ۴۱۲) آزادی موجود «آزادی از دیانت مقدس اسلام» است؛ (همان، ص ۷۸) زیرا «آزادی‌ای که از آن دفاع می‌شود، آزادی از خدای حقیقی‌پربروز و پس‌فردا نیست... این آزادی جدید، آزادی نفس اماره، آزادی نیست». (همان، ص ۱۳۸) وی معتقد است هرچند این «آزادی برای همه است ولی این نسناس شدن است». (همان، ص ۳۴۲) «آزادی غربی که آزادی نیست». (همان، ص ۳۵۹) «این آزادی [آزادی لیبرالیستی] آزادی از حق و حقیقت و آزادی از انسانیت انسان است». (همان، ص ۵۴) وی ادامه می‌دهد آزادی در اندیویدوالیسم، که می‌گوید نباید آزادی فردی را از بین برد، و آزادی در کلکتیوسیم، آزادی از آزادی است. (همان، ص ۱۲۷) بنابراین، در نظر وی «عین کفر است آزادیخواهی». (همان، ص ۲۳۸) این تعبیر به صراحت و روشنی در انتقاد و حمله به آزادی موجود است و به نوعی به اصل و ماهیت آن حمله می‌کند.

۳.۲.۵. حاکمیت فرد نسبت به اجتماع

«مفهوم فرد، تأکید بر شخص انسانی واحد است». فرد، حجت اولین و آخرین لیبرالیسم است؛ حجت اولین، زیرا حقوق فرد، پایه در حالت طبیعی او دارند که در آن حالت ناگزیر است برای بقای خود طبیعت را تغییر شکل دهد؛ حجت آخرین است زیرا فرد تولیدکننده و یا کارگزار است. (گاراندو، ۱۳۸۳، ص ۳۸) در لیبرالیسم، فرد را جدای از تعلقش به نژاد، گروه، جامعه، مذهب و حزب می‌بیند و او را واجد حقوق طبیعی می‌داند.

فردید در این رابطه از تأثیر عقل‌گرایی، که از نتایج فردگرایی لیبرالیسم است، بر روی گرایش به فرد یا جمع می‌گوید: «عقل و خرد امروز بیچاره و مریض است... دو جهت دارد در همه حال از یک کرباس است یکی می‌گوید اصالت با فرد است و یکی می‌گوید اصالت با

جمع. یکی می‌شود دموکراسی و دیگری سوسیالیسم. (فردید، ۱۳۸۱، ص ۱۲۷) یعنی به کلیت عقل امروزی و نتایج آن به خاطر مریضی‌اش حمله می‌کند و آن را زیر سؤال می‌برد. بنابراین، با حمله به اصل حاکمیت فرد تبعاً نتیجه آن را هم متناسب نمی‌داند.

۴.۲.۵. برابری

لیبرالیسم مدعی اصل برابری حقوق همه انسان‌ها در همه جا است. هیچ قانونی نباید به برخی افراد امتیازات خاصی بدهد و به برخی تبعیض‌های خاصی تحمیل کند؛ قانون، خواه یاری‌دهنده و حمایت‌کننده و خواه مجازات‌کننده، باید برای همه یکسان باشد. (شاپیرو، ۱۳۸۰، ص ۴) فردید در مورد برابری و عدل می‌گوید: «بنده این عدل کفرزده را و دادگستری کفرزده و برادری و برابری کفرزده را نهایت عدل خواهی کفرزده می‌دانم». (فردید، ۱۳۸۱، ص ۲۳۸) وی، به اصل برابری و کفرزده بودن آن انتقاد دارد؛ لذا برایش فرقی نمی‌کند که در ایران باشد یا در غرب. به خاطر اینکه دوران و زمانه و حوالت تاریخی را غیرخدایی، کفرآمیز و به اصلاح خودش غرب‌زده و عصر انسان‌نسان و قرده خاستن می‌داند، لذا هر آنچه در آن مطرح است را کفرآمیز قلمداد می‌کند.

۵.۲.۵. مدارا و تحمل مخالف یا تساهل

مدارا، تحمل عقاید و آراء دیگران است که وظیفه دولت، جامعه و یا فرد است که به موجب آن نباید در فعالیت‌ها یا عقاید دیگران مداخله شود. (آربلاستر، ۱۳۷۶، ص ۹۹) نظر فردید در خصوص مدارا و تساهل چندان صریح نیست، می‌توان گفت وی اختلاف عقیده را نمی‌پذیرد و تمام عقاید امروزی را در جهت «خدای دیروز، امروز و فردا» که «غربی» و «نفسانی» و «کفرآمیز» و «غرب‌زده» است، می‌داند. لذا فقط دیدگاهی را که در چارچوب «خدای پریروز و پس‌فردا» باشد، می‌پذیرد؛ خدای وحیانی و الهی و دینی و نه خدای انسانی و بشری. این نظر بر خلاف نظر غربی‌ها و لیبرالیست‌هاست و لذا فردید به اصل مدارا حمله می‌کند.

۶.۲.۵. حاکمیت قانون یا قانون‌گرایی

منشأ و مبدأ قانون، در اندیشه «لیبرالیسم»، حقوق طبیعی و قوانین موضوعه است. حقوق طبیعی بر اساس سه اصل حق حیات، حق آزادی و حق مالکیت به عنوان اصول مهم حقوق

طبیعی برگرفته از اندیشه جان لاک است و تبلور این حقوق در قانون اجتماع و سیاست است. این قوانین به علاوه قوانین وضعی مبنای قوانین است و اصل حاکمیت قانون یا قانون‌گرایی به معنی معیار عمل و رفتار بودن این قوانین در قضاوت‌ها، فعالیت‌ها و تصمیم‌هاست و هیچ فرد و نهاد و ارگانی (دولتی و غیردولتی) نمی‌تواند فراتر از آن باشد.

فردید در مورد قانونمندی و حاکمیت قانون و الزامات نهادی مرتبط با آن مثل قانون اساسی و مجلس معتقد است که قانون ناشی از احکام دوران جدید غرب برای بشر جدید است. (فردید، ۱۳۸۱، ص ۴۱۳) در این دوره عقل انسان واضع قوانین است؛ عقل انسان واضع احکام عملی و احکام حقوقی است. (همان، ص ۴۳۲) این درحالی است که این «قانون واضعش نفس اماره انسانی است» (همان، ص ۴۴۳) «رجوعش به عقل ممسوخ قرن هیجدهم است». (همان، ص ۳۵۸) در زمینه مجلس هم می‌گوید مجلس ارضاءکننده نفس اماره انسان است، چراکه مثلاً «من هم می‌خواستم بروم مجلس و نفس اماره‌ام را ارضاء کنم». (همان، ص ۹۰)

این عبارات دلالت بر این دارد که فردید به هیچ وجه قانون و نهادهای جدید را قبول ندارد. چراکه آنها را ناشی از «نفس اماره» و «عقل ممسوخ» غرب جدید می‌داند و حرکت در این مسیر را «غربزدگی» تعبیر می‌کند، لذا معتقد است: «بشر از این وضع قوانین که خودش واضع باشد خسته شده است و به حکومت الهی توجه پیدا کرده است». (همان، ص ۳۴۵) در این تعبیر حاکمیت قوانین الهی را در اندیشه فردید می‌توان استنباط کرد، اما اینکه در چه قالب و نهادی باشد، ذکری از آن به میان نمی‌آید. با این وجود باید اشاره کرد که با اصل لیبرالیست‌ها در این زمینه مخالف است و قانون و قانون‌گرایی غربی را در کل نمی‌پذیرد.

۷.۲.۵. دولت محدود یا مشروط

از دیدگاه لیبرال‌ها، غرض اصلی از حکومت، پاسداری از آزادی و برابری و امنیت همه شهروندان است. به همین دلیل حکومت لیبرال، چه در شکل سلطنتی و چه در شکل جمهوری، مبتنی بر حکومت قانون (محدود و مشروط به قانون) است، قانون هم، مصوب قانونگذارانی است که در انتخاباتی آزاد برگزیده شده‌اند. (شاپیرو، ۱۳۸۰، ص ۵)

نظر فردید در زمینه سیاست و دولت اسلامی و مطلوب به طور کلی این است که «سیاستی درست است که انسان اطاعت خدا و رسول و اولی الامر کند به شرطی که اولی الامر تابع رسول و رسول تابع خدا باشد». (فردید، ۱۳۸۱، ص ۵۴) یعنی: ولایت (دوست داشتن)

باطن ولایت (حکومت) باشد، مثل حکومت علی (ع) و محمد (ص). (همان، ص ۵۲)
وی معتقد است حقیقت پریروزی و پس فردایی در حکومت اسلامی تحقق می‌یابد.
(همان، ص ۷۹) حقیقت پس فردایی که در آن خدا و وحی حضور دارد و جدای از حاکمیت
واقعیت و نفس اماره انسان است.

در نظرات فریدید تعبیر صریحی درباره محدودیت دولت در معنای سیاسی و جدید وجود
ندارد، ولی از لابلای مطالب وی می‌توان استنباط کرد که دولت از دید وی به نوعی محدود
است و این محدودیت، ولایت یا دوست داشتن است که نمونه آن را حکومت‌های علی (ع) و
محمد (ص) می‌داند. از طرف دیگر فریدید در زمانی که بحث سیاست درست را مطرح می‌کند
و آن را به اطاعت از خدا و رسول و اولی‌الامر مشروط می‌کند به نوعی آن را محدود می‌داند.
در کل از آنجا که فریدید دوران امروز را دوران در بحران تعبیر می‌کند به گونه‌ای که در آن
حاکمیت امامان متکثر یا نفس‌های اماره انسان‌هاست و خدای پریروز حاکم نیست، لذا با
دیدگاه غربی‌ها و لیبرالیست‌ها در زمینه دولت محدود شدیداً مخالف است.

۸.۲.۵. حاکمیت عقل و علم

در لیبرالیسم، انسان ذاتاً موجودی عاقل است. عقل‌گرایان به علم به واسطه روشنگر بودن
آن نظر دارند و عقل را راهنما و هدایتگر خود می‌دانند. (شاپیرو، ۱۳۸۰، ص ۸) نظر فریدید در
مورد عقل، علم انسانی، و حاکمیت و عدم حاکمیت آنها این است که: ۱. عقل چراغی است که
خداوند فراروی همه قرار داده تا راه را از چاه تشخیص دهند و دارای مراتبی از عقل هیولایی
تا عقل بالمستفاد است (فریدید، ۱۳۸۱، ص ۱۷۵)؛ ۲. بالاترین مرتبت آن عقل هدایت است که
عقل انبیاء است اما عقل مشترک همگانی انسان‌ها از نظر وی، عقل نازلی به حساب می‌آید که
در دوره جدید از دکارت آغاز می‌شود. این عقل، عقلی است که در آن الله نیست (همان،
ص ۴۲۷)؛ بیچاره و مریض است (همان، ص ۱۲۷) و دارای ویژگی‌های ذیل است:

۱. مسموخ و منحوس است. (همان، ص ۵۸)؛ ۲. وهم و پندار است. (همان، ص ۱۳۹)؛ ۳.
جوابگو نیست. (همان، ص ۳۴۳)؛ ۴. باعث انحراف انسان می‌شود. (همان، ص ۴۲۷)؛ ۵. «عقل
امروز در هر صورت اصالت را به نظر می‌دهد و به دگما [کیش ظاهر پرستی] و پندار، ابتدا
حساب می‌کند بعد عمل می‌کند، حتی انسان غربی امروز خود را برای دگم پندارش می‌کشد و
ایثار می‌کند. (همان، ص ۴۲۷)؛ ۶. عقل به معنی شریف لفظ به معنی اصیل پریروز و

پس فردایی، امروز دیگر نیست». (همان، ص ۱۳۹)؛ ۷. عقل قرآن ضد عقل منحوس است؛ ۸. با عقل بشری نمی‌توان علل احکام اسلام را استنباط کرد.

این عبارات و نکات ارائه شده در مورد عقل دلالت بر این دارد که عقل به تنهایی خصوصاً در معنای غربی از نظر فرید قابل اتکاء نیست؛ چراکه جوابگوی مسائل انسان نیست و به ظاهر می‌پردازد و این، با عقل شریف و اصیل پیروز و پس فردایی، فضای اندیشه‌ای مورد تأیید فرید، در مخالفت است. از همه اینها مهم‌تر اینکه عقل بشری نمی‌تواند علل احکام اسلام را استنباط کند. با این جملات می‌توان گفت فرید به اصل دیدگاه غربی‌ها و لیبرالیست‌ها در زمینه حاکمیت عقل انتقاد می‌کند. اما در جایی که می‌گوید عقل غربی باعث انحراف بشر می‌شود، هرچند نوع این انحراف را نمی‌گوید، اما به نتیجه انتقاد دارد. هنگامی هم که می‌گوید عقل غربی و عقل امروز بیچاره و مریض، مسموخ و منحوس و وهم است، صفت‌ها و نسبت‌هایی به این عقل می‌دهد که توجیه آن از جانب فرید ارائه نشده است. فرید در مورد علم هم چند نکته بیان می‌کند:

۱. علم جدید اتحاد موضوع نفسانی و متعلق نفسانی است. موضوع نفسانی و متعلق نفسانی را جمعاً ابژکتیو می‌گویند و سوژکتیو روش‌ها و اعمالی است که برای تعیین یافتن به تعیین علمی یعنی «ابژکتیو» به کار می‌رود. نگرش ابژکتیو و سوژکتیو امروز جهان را به صورت شیء در می‌آورد. (همان، ص ۴۳۲)

۲. «ماهیت علم جدید است که فقط ظاهر را بگیرد آن هم نه ظاهر را بلکه ظاهرات پدیدارها و باطن از بین رفته و باطن شده ظاهر و ظاهر هم ظاهر شده است و به پدیده تبدیل و اصالت پیدا کرده است». (همان، ص ۳۲۵) همچنین علم جدید پندار است. علم جدید پندار ناپسند است. علم ناپسند با رفتن به صنعت تسلیحاتی بر جهان پرده می‌کشد. به عبارت دیگر علم جدید اساسش بر هوای نفس بوده و با تغییر اشیاء نیازهای خود را برطرف می‌کند. (همان، ص ۴۳۰)

۳. علم امروز چون که صرفاً تحصیلی است و معاشی، از تقوی و ورع و راز و نیاز با خدا دور است و توالی فاسد پیدا کرده است؛ (همان، ص ۲۱۵) در آن از تعالی و از حق و حقیقت خبری نیست. (همان، ص ۴۳۲)

۴. در اصل علم جدید بهبود زندگی نیست، زیرا در آن شکر نیست و نفس اماره است و

علم، آخرین نهایت استدرج است و برای همین خواست نفسانی، تبدیل به رقابت سیاسی شده است. (همان، ص ۴۳۰)

۵. روش تحصلی و تجربی یا به قول فقها علیت دورانی «پایان تاریخ است و عین تدانی از تعالی و ترقی و فرار از حق و حقیقت که عبارت است از اصالت موجود و زمان فانی و این تمامیت یافتن در غرب زدگی است». (همان، ص ۲۰۵)

این عبارات دلالت بر این دارد که علم جدید و غربی، از نظر فرید علم پندار و ظاهر و نفسانی است؛ در آن شکر نیست؛ تقوی و ورع و راز و نیاز با خدا نیست؛ از حق و حقیقت خبری نیست؛ اصالت موجود است لذا معتقد است با توجه به ویژگی‌هایش مبنای عمل قرار گیرد، چراکه عین تدانی از تعالی و ترقی و فرار از حق و حقیقت است، لذا به اصل حاکمیت علم در نظر غربی‌ها و لیبرالیست‌ها و نتایج آن انتقاد دارد و زمانی که می‌گوید علم جدید و غربی، انسان امروز را به سمت تسلیحات و رقابت سیاسی و صنعت کور و توالی فاسد کشانده است به نتایج دیدگاه لیبرالیست‌ها در این زمینه انتقاد دارد.

۹.۲.۵. ترقی بر مبنای تکنولوژی

لیبرالیسم، نظر خاصی به زندگی دارد و برای انسان، پیشرفت و ترقی را در نظر می‌گیرد و بر اساس همین اصل، هر کوششی می‌کند تا جهانی را که در آن زندگی می‌کند به جایی بهتر تبدیل کند. راه بهبود زندگی را در ترقی مبتنی بر تکنولوژی دانسته که باعث آسایش و راحتی در زندگی می‌شود. مفهوم ترقی که در قرن هفدهم تصور مبهمی از آن وجود داشت، در قرن هجدهم مطرح شد و سپس در قرن نوزدهم به اصلی از اصول ایمان جدید تبدیل شد. (شاپیرو، ۱۳۸۰، ص ۸)

فرید در مورد ترقی و پیشرفت بر مبنای تکنولوژی نکات ذیل را مطرح می‌کند:

۱. تکنولوژی را نمی‌توان یکباره رد کرد. (فردید، ۱۳۸۱، ص ۲۳۱)؛ ۲. صنعت و تکنولوژی هل من مبارزخوانی انسان‌ها با یکدیگر و با خداست. (همان، ص ۲۳۰)؛ ۳. انسان، امروزه رشد صنعت و تکنولوژی را اصل دانسته است. این در شرایطی است که صنعت باعث ویرانی آنان شده و این صنعت نمودی از قهر الاهی است. (همان، ص ۳۱۶-۳۱۷)

این عبارات دلالت بر این دارد که فرید با روند موجود در مورد صنعت و «تکنولوژی» مخالف است. هرچند معتقد است نمی‌توان به یکباره «تکنولوژی» را رد کرد، اما صنعت به

مبارزه با انسان‌ها با یکدیگر و با خدا آمده است. لذا نمودی از قهر الاهی است و باعث ویرانی انسان‌ها شده است. فردید هم به اصل و هم نتیجه آن انتقاد دارد. یعنی هم اصل ترقی «تکنولوژیکی» را به عنوان هدف قبول ندارد و با آن مخالف است و هم معتقد است این اصل باعث ویرانی که نتیجه است، می‌شود.

۱۰.۲.۵. انسان‌شناسی

در انسان‌شناسی لیبرالیسم، انسان‌ها، آزاد، عالم، خودمختار (خوداتکاء)، برابر، عاقل، دارای حقوق طبیعی در مورد «مالکیت، حفظ جان و آزادی»، پدیدآورنده ارزش‌های خود و «اهداف فی‌نفسه» هستند. (گری، ۱۳۸۱، ص ۱۴)

فردید در مورد انسان نکات ذیل را مطرح می‌کند:

۱. «انسان مظهر اسم یا اسماء الاهی است.» (همان، ص ۳۱)

۲. «حقیقت انسان ماهیتش است و واقعیت انسان وجودش.» (همان، ص ۴۳۱)

۳. در غرب، در عصر حاضر، با توجه به حاکم شدن تفکر اومانیسم که به نوعی زندقه و کفر و امپریالیسم است اصالت را به انسان امروز و به بشر امروز می‌دهد. یعنی وجود انسانی را اصیل می‌داند. (همان، ص ۳۱) یعنی حقیقتش را فراموش کرده است. (فردید، ۱۳۸۱، ص ۴۲۳) در «اومانیسم»، «انسان دائر مدار همه چیز است ... اصالت انسان به عنوان طاغوت که خود خواسته خویش را خدا تلقی کند.» (همان، ص ۳۴۱).

۴. «بشر کنونی بی‌تقوی است و بی‌ورع» (همان، ص ۲۱۵)

این عبارات بر حمله شدید فردید به غرب و دنیای جدید و دوران آن دلالت می‌کند و از اینکه در تعبیر حاکم، ماهیت و حقیقت انسان رها شده و صرفاً به وجود و فیزیک وی که مادی است پرداخته می‌شود، انتقاد می‌کند. به نظر وی، این انسان خودمدار و خودبنیاد بر ارابه نفس اماره می‌راند و بدون توجه به حقایق زندگی و حیات و خدا و نفس مطمئنه بر مرکب غرور و نسناسی سوار و رو به جلو به واسطه سلطه «امروز» تا حاکمیت «فردا» حرکت می‌کند. این اختلاف بنیادی فردید با دیدگاه غربی‌ها و لیبرالیست‌ها در مورد مبانی انسان‌شناختی به نتایج نظر آنها هم رسیده است. وی اشاره می‌کند که انسان دچار بی‌خانمانی، بی‌میهنی، بی‌وطنی، بی‌تقوایی و بی‌ورعی، گرگ‌پویی، زندقه، امپریالیسم و، طاغوت‌زدگی و غیره شده و به خواب رفته است.

۱۱.۲.۵. غایت‌شناسی

اندیشه پیشرفت و ترقی به عنوان غایت و هدف لیبرالیسم به نوعی اعتقاد و قانون تبدیل شد به گونه‌ای که اصلاح و بهبود امور به صورت نوعی «دادباوری» و یک خصلت ضروری درآمد. (گری، ۱۳۸۱، ص ۳۱ و ۳۲)

فردید در مورد غایت نکات ذیل را مطرح می‌کند:

۱. بشرا امروز عالم را وارونه کرده است، یعنی اصالت به دنیا می‌دهد و همین عالم واقعیت را آخرت می‌داند یعنی چیزی و هدفی که باید به آن برسد تعبیر می‌کند به نوعی عالم پندار عالم حقیقی می‌شود و آنچه عالم دیدار است به حساب نمی‌آید. (فردید، ۱۳۸۱، ص ۳۲۲)

۲. «امروز هرچه هست تمدن است و از فرهنگ خبری نیست ... بشر امروزی بی‌خانمان شده، ناشی از تمدن. شه‌ریگری بشر را بی‌فرهنگ کرده است این تمدن انسان را از خاک کنده و بی‌خانمان کرده، آسمان نیز ندارد. آسمان که ندارد ساحت تقدسش هم فرو بسته». (همان، ص ۴۶)

۳. «قرون جدید اصالت را به دنیا می‌دهد ... چهارصد سال تاریخ جدید اصالت با دنیاست ... انسان وقتی به این دنیا اصالت داد در این حال وطن اصیل خویش را فراموش می‌کند ...» (همان، ص ۴۸)

۴. زمان باقی (آخرت) و زمان فانی (دنیا) هر دو باهم اند انسان باید به هر دو توجه کند. (همان)

۵. چهار شهوت جاه و شهوت شکم و عمر کلاغی و شهوت جنسی جهان را تصرف کرده و هدف و غایت جهانیان شده است. (همان، ص ۵۳)

این عبارات دلالت بر این دارد که از نظر فردید امروزه با هدف قرار دادن دنیا و اصالت دادن به آن، «عالم وارونه شده» است؛ باطن دنیا بی‌محتوا شده و در آن از فرهنگ خبری نیست، چراکه به خدا توجه ندارد و «شیطانی و نفسانی» است در حالی که باید هم به «دنیا» (زمان فانی) توجه کرد و هم «آخرت» (زمان باقی). هردوی اینها باهم‌اند. لذا با مبانی اندیشه‌ای غرب و به نوعی لیبرالیسم مخالف است و به آن انتقاد دارد.

۱۲.۲.۵. هستی‌شناسی

در تفکر لیبرالیسم، واقعیت صرفاً امری حسی نیست، بلکه واقعیت علمی امری حسی و

ذهنی است.

فردید در مورد واقعیت و هستی نکات ذیل را مطرح می‌کند:

۱. «واقعیت نه وجود است و نه موجود. واقعیت تمام چیزهایی است که در برابر ما ظاهر است و همگان کم و بیش آن را یکسان در می‌یابند و می‌توانند در آن تصرف کنند ... واقعیت امر مستقل از من یا بالعکس تنها نیست، بلکه امری انتزاعی است و از آن جهت که بر همگان یکسان ظاهر می‌شود یک مفهوم است». (همو، ۱۳۸۱، ص ۴۳۰) همچنین واقعیت هم جنبه ظاهری دارد هم جنبه باطنی. ظاهر یا واقع همان است که با ابصار دیده می‌شود. شاید اصطلاح رئالیسم برای آن مناسب باشد که صرفاً بر واقع‌انگاری تأکید می‌کند. اما جنبه باطنی یا دیدارانگاری عالم غیب را هم در نظر دارد، بصیرت هم تعبیر می‌شود [که] معادل ایدئالیسم است.^۱ (همان، ص ۸۸)

۲. عالم شهادت در مقابل عالم غیب است که تفکرات جدید به آن توجه ندارند.

۳. «آنچه بشر امروز اصالت می‌دهد و نامش را واقعیت می‌گذارد عبارت از عالم پندار است». عالم پندار عالم محسوس است؛ عالم ظاهر است؛ در حالی که هر چیزی در این دنیا یک ظاهری دارد یک باطنی. ظاهر پدیدار است و باطن دیدار و «وجود ورای ذهن و عین است. حقیقت ورای ذهن و عین است». (همان، ص ۳۱۳)

این عبارات دلالت بر این دارد که فردید معتقد است واقعیت لزوماً و صرفاً به آنچه مشهود است، تعبیر نمی‌شود بلکه واقعیت یا وجود ورای عین و ذهن است که خداست و حقیقت هم نامیده می‌شود و جنبه ظاهری و باطنی دارد. فردید معتقد است در دوران امروز عالم غیب مغفول واقع شده، لذا بدین روش به آن انتقاد می‌کند که صرفاً به عالم شهادت و عالم پندار اهمیت می‌دهد که اصالت دادن به نیستی هست‌نما و وارونه کردن عالم است.

۱۳.۲.۵. معرفت‌شناسی

در معرفت‌شناسی لیبرالیسم، شناخت واقعیت، امری ممکن و قابل تحقق است. این شناخت از طریق خود انسان و عقل و فهم او حاصل می‌شود و علم نام دارد. در این نگاه،

۱. البته این تعریف رئالیسم و ایدئالیسم از فردید است.

شناخت علمی^۱ اهمیت دارد. یعنی معتقد است انسان می‌تواند با بهره‌گیری از حواس پنج‌گانه و عقل خود به علم دست پیدا کند.

فردید در مورد معرفت‌شناسی یا شناخت‌شناسی نکات ذیل را طرح می‌کند:

۱. ادراک اقسامی دارد؛ ادراک حسی، خیالی، وهمی، عقلی و متعالی. ادراک متعالی کشف سبحات جلال، محو موهوم و صحو معلوم است. انسان وقتی می‌رود به علم، به علم‌الیقین می‌رسد، وقتی به فلسفه می‌رود به علم‌عین‌الیقین و وقتی به عرفان می‌رسد به علم‌حق‌الیقین دست می‌یابد. (همان، ص ۴۲۹) و ویژگی علمی انسان «مدرک» بودن وی است.

۲. فکر بر دو نوع است حصولی و حضوری: حصولی، حرکت از معلوم برای رسیدن به مجهول است، اما تفکر حضوری رفتن از باطل به سوی حق است. (همان، ص ۲۱۲)

۳. ماهیت شناخت و علم جدید این است که فقط ظاهر را بگیرد آن هم نه ظاهر را بلکه ظاهرات را، پدیدار را. در این نوع نگاه باطن از بین رفته و باطن شده ظاهر، و ظاهر هم ظاهره شده است و به پدیده تبدیل و آن اصالت پیدا کرده است. (همان، ص ۳۲۵) که کاری تدقیقی است و نه تعمقی. (همان، ص ۳۴۵)

۴. ساختار دنیانگر در معرفت‌شناسی غرب که از یونان باستان ریشه می‌گرفت، میان ذهن انسان به عنوان عامل شناسایی و جهان خارج به عنوان موضوع شناخت تفاوت وجودی قائل بود. (قیصری، ۱۳۸۳، ص ۱۵۳) این عبارات و فحوای اندیشه فردید دلالت بر این دارد که شناخت امروزی (شیوه شناختی که از غرب ناشی شده و در همه جا حاکم است به گونه‌ای که حالت خدایی پیدا کرده است) صرفاً به عینیات و ظاهرات پرداخته است، در حالی که عرصه آن فراخ‌تر از عینیات و ظاهرات است. چون ویژگی انسان «مدرک» بودن است و ادراک هم اقسامی چون حسی، خیالی، وهمی، عقلی و متعالی دارد در نتیجه گستره آن وسیع است. لذا این نظر متفاوت از دیدگاه غربی‌ها و لیبرالیست‌ها در زمینه معرفت‌شناسی است.

۱۴.۲.۵. روش‌شناسی

در روش‌شناسی لیبرالیسم با توجه به امکان شناخت توسط انسان از راه حواس پنج‌گانه و

1. scientific knowledge

مشاهده^۱ و عقل و فهم، روشی که برای این منظور لحاظ شده غالباً روش‌شناسی پوزیتیویستی است. «اثبات‌گرایی رویکرد معرفت‌شناختی در علوم اجتماعی محسوب می‌شود. پیروان این رویکرد، روش‌ها و عملیات علوم طبیعی را الگویی برای هر نوع پژوهش به شمار می‌آورند.» (سیدامامی، ۱۳۸۶، ص ۷)

فردید در باب روش‌شناسی نکات ذیل را مطرح می‌کند:

۱. علم امروز صرفاً تحصیلی است و تفکر حضوری ندارد؛ ۲. علم حصولی، معاشی شده و از تقوی و ورع و راز و نیاز با خدا دور است. (فردید، ۱۳۸۱، ص ۲۱۵)؛ ۳. در علم حصولی اگر تفکر حضوری نباشد علم و فلسفه نیز به وراجی می‌افتد. (همان، ص ۲۱۶)؛ ۴. «تفکر حضوری باید شرط علم و صنعت باشد». (همان، ص ۲۱۵)؛ ۵. تفکر حضوری حرکت از باطل به سمت حق است. این عبارات دلالت بر این دارد که فردید مخالف و به نوعی منتقد روش تحصیلی یا همان «پوزیتیویسم» مورد تأیید لیبرالیست‌ها است، چراکه آن را کافی نمی‌داند؛ معاشی است؛ از تقوی و ورع و راز و نیاز با خدا دور است؛ دچار توالی فاسد شده است؛ فکر حصولی، قلبی است؛ پایان تاریخ است؛ عین تدانی از تعالی و ترقی و فرار از حق و حقیقت است؛ اصالت موجود و زمان فانی است؛ تمامیت یافتن در غرب‌زدگی است.

فردید ندهای دیگری هم دارد که به نوعی نقد به اصول لیبرالیسم است، اما ما در این مقاله آنها را جزء اصول لیبرالیسم ندانسته‌ایم؛ از جمله سرمایه‌داری و دموکراسی که فردید آنها را جزء اصول لیبرالیسم قلمداد کرده است. به نظر فردید طرفداران لیبرالیسم حافظ سرمایه‌داری و سرمایه‌اند (همان، ص ۳۰۹) و لیبرالیست طرفدار دموکراسی غربی است. (همان، ص ۵۵) لیبرالیسمی که بر فردید عارض شده و مورد انتقاد وی بوده لیبرالیسم از نوع ایرانی است که در آن قرآن را صورت لیبرالیستی داده و بر قرآن مهر دموکراسی و اعلامیه حقوق بشر زده بودند؛ در ظاهر نماز می‌خواندند و برای آنها ولایت امام خمینی، عاطفه و وجدان ژان ژاک روسو یکی بود. (همان، ص ۵۳) از آنجایی که انقلاب، انقلابی بودن و انقلابی شدن برای فردید هدف است لذا وی لیبرالیسم را جریانی می‌داند که از جلو رفتن به سوی انقلاب و تمکن و توانایی و آمادگی انسان برای انقلاب پس‌فردا جلوگیری می‌کند. (همان، ص ۷۴)

1. observation

۶. جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

اظهارات فردید در خصوص غرب بیشتر انکاری است و جنبه تدافعی دارد، یعنی برای اثبات خود و کم کردن حمله غرب به نفی آن می‌پردازد. وی به نقد مبانی لیبرالیسم می‌پردازد؛ یعنی تلاش می‌کند جنبه‌های انسان‌شناختی، معرفت‌شناختی، غایت‌شناختی، و هستی‌شناختی آن را نقد کند؛ بدین ترتیب دیدگاه‌های وی بیشتر در جهت نفی بنیادی خود لیبرالیسم است.

در مورد «آزادی» اندیشه، فردید، به صراحت و روشنی، به انتقاد از آزادی موجود پرداخته و به آن حمله می‌کند. یعنی به نوعی به اصل و ماهیت آن حمله می‌کند. در خصوص «حاکمیت فرد نسبت به اجتماع» نیز، فردید به کلیت عقل امروزی و نتایج آن به خاطر مریض بودن عقل امروزی حمله می‌کند و آن را زیر سؤال می‌برد. بنابراین، با حمله به اصل، نتیجه آن را هم مناسب نمی‌داند.

در مورد «برابری» نیز وی معتقد است که این برابری، کفرزده است، خواه این برابری در ایران باشد یا در غرب، چراکه دوران و زمانه و عصر حاضر را غیرخدایی می‌داند، لذا هر آنچه در آن مطرح است کفرآمیز قلمداد می‌کند.

در مورد «مدارا و تحمل مخالف یا تساهل» نیز دیدگاه صریحی ندارد، اما اختلاف عقیده را نمی‌پذیرد و تمام عقاید امروزی را در جهت «خدای دیروز، امروز و فردا» که «غربی» و «نفسانی» است، می‌داند. لذا فقط دیدگاهی که در چارچوب «خدای پریروز و پس‌فردا» باشد می‌پذیرد. این نظر بر خلاف نظر غربی‌ها و لیبرالیست‌هاست و فردید به اصل مدارا حمله می‌کند.

در مورد «حاکمیت قانون یا قانون‌گرایی» فردید به هیچ وجه قانون و نهادهای جدید را نمی‌پذیرد. چراکه آنها را ناشی از نفس اماره و عقل ممسوخ غرب جدید می‌داند و حرکت در این مسیر را غرب‌زدگی تعبیر می‌کند. لذا معتقد است «بشر از این وضع قوانین که خودش واضع باشد خسته شده و به حکومت الهی توجه پیدا کرده است». در این تعبیر حاکمیت قوانین الهی را در اندیشه فردید می‌توان استنباط کرد، اما اینکه در چه قالب و نهادی باشد، ذکری از آن به میان نمی‌آورد. وی قانون و قانون‌گرایی غربی را در کل نمی‌پذیرد.

در مورد «دولت محدود یا مشروط» در نظرات فردید تعبیر صریحی درباره محدودیت دولت در معنای سیاسی و جدید وجود ندارد، اما از مجموع آثار وی می‌توان استنباط کرد که

دولت از دید وی به نوعی محدود است و این محدودیت، ولایت یا دوست داشتن است که نمونه آن را حکومت‌های علی (ع) و محمد (ص) می‌داند. از طرف دیگر فریدید هنگامی که بحث سیاست درست را مطرح می‌کند و آن را به اطاعت از خدا، رسول و اولی الامر مشروط می‌کند به نوعی آن را محدود می‌داند. در کل از آنجا که فریدید دوران امروز را دوران در بحران تعبیر می‌کند به گونه‌ای که در آن حاکمیت امامان متکثر یا نفس‌های اماره انسان‌هاست و خدای پرپرور حاکم نیست، لذا با دیدگاه غربی‌ها و لیبرالیست‌ها در زمینه دولت محدود شدیداً مخالف است.

در مورد «حاکمیت عقل» فریدید معتقد است که عقل به تنهایی خصوصاً در معنای غربی قابل اتکاء نیست، چراکه جوابگوی مسائل انسان نیست و به ظاهر می‌پردازد و این، با عقل شریف و اصیل پرپرور و پس‌فردایی، فضای اندیشه‌ای مورد تأیید فریدید، در مخالفت است. از همه اینها مهم‌تر اینکه عقل بشری نمی‌تواند علل احکام اسلام را استنباط کند. لذا می‌توان گفت فریدید به اصل لیبرالیست‌ها در این زمینه انتقاد می‌کند. اما در جایی که می‌گوید عقل غربی باعث انحراف بشر می‌شود، هرچند نوع این انحراف را نمی‌گوید، اما به نتیجه انتقاد دارد. هنگامی هم که عقل را با وصف غربی، بیچاره، مریض، ممسوخ، منحوس و وهمی خطاب می‌کند نسبت‌هایی به این عقل می‌دهد که توجیه آن از جانب فریدید ارائه نشده است.

در مورد «علم» فریدید معتقد است که علم جدید و غربی، علم پندار و ظاهر و نفسانی است؛ در آن شکر نیست؛ تقوی و ورع و راز و نیاز با خدا نیست؛ از حق و حقیقت خبری نیست و اصالت با موجود است، لذا معتقد است باید با توجه به ویژگی‌هایش مبنای عمل قرار گیرد، چرا که عین تدانی از تعالی و ترقی، و فرار از حق و حقیقت است.

در مورد «ترقی بر مبنای تکنولوژی» وی نسبت به رویکرد موجود در خصوص صنعت و تکنولوژی انتقاد دارد؛ هرچند معتقد است نمی‌توان به یکباره تکنولوژی را رد کرد، اما صنعت منجر به مبارزه انسان‌ها با یکدیگر و با خدا شده است. لذا نمودی از قهر الاهی است و باعث ویرانی انسان‌ها شده است.

در مورد «انسان‌شناسی» نیز فریدید به غرب، دنیای جدید و دوران آن حمله شدید می‌کند و از اینکه در تعبیر حاکم، ماهیت و حقیقت انسان رها شده و صرفاً به وجود و فیزیک وی که مادی است پرداخته می‌شود، انتقاد می‌کند. به نظر وی این انسان خودمدار و خودبنیاد، بر ارابه

نفس اماره می راند و بدون توجه به حقایق زندگی و حیات و خدا و نفس مطمئنه بر مرکب غرور و نسناسی سوار و رو به جلو به واسطه سلطه «امروز» تا حاکمیت «فردا» حرکت می کند. در مورد «غایت شناسی» نیز فردید معتقد است امروزه با هدف قرار دادن دنیا و اصالت دادن به آن، «عالم وارونه شده» است؛ باطن دنیا بی محتوا شده و در آن از «فرهنگ» خبری نیست؛ چراکه به خدا توجه ندارد و «شیطانی و نفسانی» است، در حالی که باید هم به «دنیا» (زمان فانی) توجه کرد و هم به «آخرت» (زمان باقی). هر دوی اینها باهم اند. لذا با مبانی اندیشه‌ای «لیبرالیسم» مخالف است و به آن انتقاد دارد.

در مورد «هستی شناسی» فردید معتقد است که واقعیت لزوماً و صرفاً به آنچه مشهود است، تعبیر نمی شود بلکه واقعیت یا وجود ورای عین و ذهن است که خداست و حقیقت هم نامیده می شود و جنبه ظاهری و باطنی دارد. فردید معتقد است که در دنیای امروز عالم غیب مغفول واقع شده و لذا صرفاً به عالم شهادت و عالم پندار اهمیت می دهند که اصالت دادن به نیستی هست نما و وارونه نمودن عالم است.

در مورد «معرفت شناسی» نیز وی معتقد است شناخت امروزی (شیوه شناختی که از غرب ناشی شده و در همه جا حاکم است به گونه‌ای که حالت خدایی پیدا کرده) صرفاً به عینیات و ظاهرات پرداخته، در حالی که عرصه آن فراختر از عینیات و ظاهرات است. زیرا ویژگی انسان، مدرک بودن است و ادراک هم اقسامی دارد که عبارت است از حسی، خیالی، وهمی، عقلی و متعالی و لذا گستره آن وسیع است.

در مورد «روش شناسی»، نیز وی مخالف و به نوعی منتقد روش تحصیلی یا همان «پوزیتیویسم» مورد تأیید لیبرالیست هاست، چراکه آن را کافی نمی داند؛ معاشی است؛ از تقوی و ورع و راز و نیاز با خدا دور است؛ دچار توالی فاسد شده است؛ فکر حصولی، قلابی است؛ پایان تاریخ است؛ عین تدانی از تعالی و ترقی و فرار از حق و حقیقت است؛ اصالت موجود و زمان فانی است؛ تمامیت یافتن در غرب زدگی است.

در مجموع دیدگاه فردید در چارچوب غرب ستیزی قرار می گیرد، چراکه بیشتر آراء وی در مخالفت با غرب است و برای این مخالفت هم دلایلی ذکر می کند؛ البته برای اثبات و ارائه نسخه جایگزین به صورت اجمالی دیدگاه خود را مطرح می کند و بیشتر از منظر زبان شناسی و فلسفه به موضوع می نگرد و مطالب بین رشته‌ای را طرح می کند. در توجه به رویکرد

غرب‌ستیزی فریدید نکات زیر قابل استنباط است:

۱. در عرصه اجتماع خدا باید حضور داشته باشد؛ ۲. معنویت لازم است؛ ۳. حضور وحی لازم است؛ ۴. انسان‌گرایی، نفس‌اماره‌پرستی است؛ ۵. آینده از آن دینداران و خدامداران است، همان‌طوری که در گذشته‌های دور هم از آن آنها بوده است؛ ۶. در سیاست باید دوست داشتن و مهرورزی وجود داشته باشد؛ ۷. حقیقت در هر زمان به گونه‌ای ظهور می‌یابد.
- این نتایج در عین اهمیت، کلی هستند و وارد جزئیات نمی‌شوند.

فهرست منابع

۱. آریلاستر، آنتونی، ۱۳۷۶، *ظهور و سقوط لیبرالیسم غرب*، عباس مخبر، تهران، نشر مرکز، چ اول.
۲. آل احمد، جلال، ۱۳۷۲، *غرب‌زدگی*، زیر نظر شمس آل‌احمد، تهران، نشر فردوس.
۳. بشیریه، حسین، ۱۳۷۸، *تاریخ اندیشه‌های قرن بیستم: کتاب لیبرالیسم و محافظه‌کاری*، تهران، نشر نی.
۴. ———، ۱۳۷۸، *جامعه مدنی و توسعه سیاسی: گفتارهایی در جامعه‌شناسی*، تهران، مؤسسه نشر علوم نوین.
۵. بروجردی، مهرزاد، ۱۳۸۴، *روشنفکران ایرانی و غرب: سرگذشت نافرجام بومی‌گرایی*، جمشید شیرازی، تهران، نشر و پژوهش فرزانه روز.
۶. داوری اردکانی، رضا، ۱۳۸۳، *ما و راه دشوار تجدد*، تهران، ساقی.
۷. ———، ۱۳۷۹، «نظری به عالم متجدد غربی»، در: *نامه پژوهش*، ش ۱۸ و ۱۹.
۸. زرین‌کوب، عبدالحسین، ۱۳۷۳، *با کاروان حله*، تهران، سخن.
۹. دیباج، سید موسوی، ۱۳۸۶، *آراء و عقاید سید احمد فریدید*، تهران، نشر علم.
۱۰. سیدامامی، کاووس، ۱۳۸۶، *پژوهش در علوم سیاسی*، تهران، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی و دانشگاه امام صادق(ع)، چ اول.
۱۱. شاپیرو، جان سالوین، ۱۳۸۰، *لیبرالیسم، معنا و تاریخ آن*، محمد سعید حنایی کاشانی، تهران، نشر مرکز، چ اول.

۱۲. فردید، سید احمد، ۱۳۸۱، *دیدار فرهنگی و فتوحات آخرالزمان*، به کوشش محمد مددپور، تهران، نشر نظر، چ اول.
۱۳. قریشی، فردین، ۱۳۷۹، «علی شریعتی و غرب اندیش از موضع نوگرایی دینی»، در: *نامه پژوهش*، ش ۱۸ و ۱۹.
۱۴. قیصری، علی، ۱۳۸۳، *روشنفکران ایران در قرن بیستم*، محمد دهقانی، تهران، شهر کتاب، هرمس، مرکز بین‌المللی گفتگوی تمدن‌ها.
۱۵. کاتوزیان، ناصر، ۱۳۸۵، *مقدمه علم حقوق و مطالعه در نظام حقوقی ایران*، تهران، شرکت انتشار .
۱۶. گاراندو، میکائیل، ۱۳۸۳، *لیبرالیسم در تاریخ اندیشه غرب*، عباس باقری، تهران، نشر نی، چ اول.
۱۷. گری، جان، ۱۳۸۱، *لیبرالیسم*، محمد ساوجی، تهران، مرکز چاپ و انتشارات صحیفه وزارت خارجه.
۱۸. وینسنت، اندرو، ۱۳۸۷، *ایدئولوژی‌های مدرن سیاسی*، مرتضی ثاقب‌فر، تهران، انتشارات ققنوس.
۱۹. هی‌وود، اندرو، ۱۳۸۳، *درآمدی بر ایدئولوژی‌های سیاسی: از لیبرالیسم تا بنیادگرایی*، محمد رفیعی مهرآبادی، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
20. <http://www.answers.com/topic/liberalism>.
21. <http://www.ahmadfardid.com>.
22. <http://www.occident.malakut.org>.
23. http://www.Balagh.Net/persian/baztab/lib/baz_50/12.Htm.